

## اصفهان در حکومت اقبال الدوله کاشی<sup>۱)</sup>

دکتر لقمان دهقان نیری \*

### چکیده

با کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس شورای ملی اول ایران، آزادی خواهان و انقلابیون، سرکوب شدند و در بسیاری از شهرها، حکام مستبد و تجاوزکار بر سر کار آمدند. در اصفهان علاءالملک از کار برکنار شد و اقبال الدوله کاشی به حکومت رسید. وی که به بدنامی مشهور بود، بنای مخالفت با روحانیون آزادی‌خو و مشروطه‌طلبان را گذاشت و در پی آن، انجمن مقدس ملی اصفهان منحل و حاج آقا نورالله، رئیس آن تبعید گردید.

گرچه حکومت با خشونت و افتداز می‌کوشید مخالفان خود را در اصفهان خفه سازد، لکن بتدریج نیروهای ملی و مردمی، مخالفت خود را با سلطنت مطلقه محمدعلی شاه عیان ساختند.

انجمن که مخفی و زیرزمینی شده بود، کوشید نیروهای درون اصفهان را که با حکومت مبارزه می‌کردند، نظم داده، به ارزیابی با حکومت فاسد اقبال الدوله بپردازد. برای این منظوره همکاری نیروهای شبه نظامی بختیاری را جلب کرد و صمصام‌السلطنه بختیاری و ضرغام‌السلطنه به اصفهان حمله کرده، به کمک مردم اصفهان برخاستند. نیروهای دونی شکست خوردند، متواری شدند و حاکم اصفهان به کنسولگری انگلستان در اصفهان پناهنده شد.

\* - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

## واژه‌های کلیدی

اقبال‌الدوله، اتجمن مخفی اصفهان، صمصام‌السلطنه بختیاری، ضرام‌السلطنه بختیاری، آزادسازی اصفهان، استبداد صغیر، سردار اسعد، حاج آقا نورالله.

## مقدمه

پس از استقرار نظام مشروطه در ایران در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۲۸۵ ش. / ۱۹۰۵ م. دیگر گونیهایی در شهرهای بزرگ ایران صورت گرفت و بعضی حکام که در استبدادگرایی و ظلم و ستم اشتغال داشتند، از کار برکنار شدند. یکی از شهرهای بزرگی که در آنها برخی تحولات سیاسی و - بتدریج اجتماعی - صورت گرفت، اصفهان بود که مردم و روحانیون و بزرگان شهر دست به تأسیس اتجمنی ولایتی زده و بتدریج به نظارت و کنترل امور اجرایی- در چهارچوب نظام مشروطه - پرداختند.

با سفر شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان، حاکم مستبد و فدرت‌مند اصفهان به تهران، جهت شرکت در مراسم عزاداری برادرش، مظفرالدین شاه و تهنیت جلوس برادرزاده اش، محمدعلی شاه به سلطنت ایران مشروطه، دشمنان ظل‌السلطان فرصت را غنیمت شمرده، در غیابش دست به بلوا و آشوب زدند و برکناری او را از حکومت اصفهان، خواستار شدند. با فشارهای نمایندگان اصفهان در مجلس شورای اول و اصرار مردم که از سوی روحانیت مقتدر شهر رهبری می‌شد، به همراه دشمنیهای کسانی که با او تضاد منافع داشتند، مجلس شورای ملی اول را بر آن داشت که خواهان برکناری ظل‌السلطان از حکومت اصفهان شود.

این اتفاق در آغاز شروع به کار دولت شاه به ظاهر مشروطه خواه، پیش درآمد میمونی نبود؛ گرچه محمدعلی شاه چشم دیدن عمویی به آن افتد را نداشت، برکنار کردن او هم به خواست مردم، امر مطلوبی از نظر شاه نمی‌توانست باشد؛ چرا که اگر مردم دیگر شهرها هم به همین خیال می‌افتادند، چه می‌توانست پیش آید؟ در نهایت، صلاح چنان دانسته شد که ظل‌السلطان خود، داوطلبانه، از حکومت اصفهان استعفا دهد و شاه و دولت و مجلس شورای ملی نیز با خشود، استعفايش را پذیرفتند.<sup>(۱)</sup>

پس از برکناری ظل‌السلطان در مشروطه اول، به ترتیب، نظام‌السلطنه مانی، نیرالدوله و علاءالملک حاکم اصفهان شدند. با کودتای محمدعلی شاه و به نوبت بستن مجلس، عمر مشروطه اول هم به سر آمد و میرزا محمود خان علاءالملک از حکومت اصفهان برکنار و یکی از بدنام‌ترین مستبدین و کهنه درباریان شناخته شده اطراف شاه به حکومت اصفهان منصوب شد.<sup>(۲)</sup>

## اقبال الدوله غفاری کاشی کیست؟ (۱۳۴۲-۱۲۶۲ق)

میرزا محمدخان کاشی در سال ۱۲۶۲ق/۱۸۴۹م. متولد شد. پدرش هاشم‌خان کاشی - امین خلوت - نام داشت. محمدخان در سال ۱۲۸۸ ق. (امین خلوت) و در سال ۱۲۹۹ق. به «اقبال‌الدوله» ملقب گردید.

در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا جزو همراهان شاه بود. در سال ۱۳۰۵ ق. به حکومت کاشان منصوب شد، اما سال بعد، در اثر شکایات مردم، از حکومت کاشان برکنار و به تهران احضار گردید. در سال ۱۳۱۰ق. رئیس اداره خالصجات شد و عنوان وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی را یافت. او که مردی طماع و فرصت طلب بود، در این سمت، چندین پارچه آبادی از بهترین آبادیهای خالصه را به موجب دستخط شاه به خود انتقال داد. در سال ۱۳۱۶ ق. حاکم کرمان شد و در سال ۱۳۲۲ق. عهده‌دار ریاست فورخانه گردید (۱ صص ۴۱-۴۲). وی که از تفتین‌کنندگان اصلی شاه علیه مجلس و آزادی بود، قبل از آمدن به اصفهان، انجمنی از اشرار و اوپاش ورامین تشکیل داده بود. (۳) اقبال‌الدوله در سال ۱۳۲۲ق. ۱۳۰۲ش در سن ۷۸ سالگی درگذشت. در میان انبوه منابع موجود از کمتر کسی مانند این شخص به بدی یاد شده است. (۵)

## اصفهان پس از کودتای محمدعلی شاه

در اواخر عمر مجلس اول، و هنگامی که اختلاف میان شاه و مجلس بشدت بالا گرفته بود، مردم اصفهان اعلام داشتند که اگر شاه زیاده‌روی کند، پنجاه هزار نفر سرباز ملی مسلح جان برکف برای یاری مجلس اعزام خواهند داشت. این «لاف و گزاف» مردم اصفهان طوری سروصدا کرد که محمدعلی شاه هم به اشتباه افتاد و برای آنکه سایر شهرستانها به یاری مجلس برنخیزند، چند روز پیش از به ثوب بستن مجلس، سیستم تلگراف میان تهران و شهرستانها را قطع کرد؛ از آن گروه فدایی که اصفهانها از آن دم می‌زدند، حتی پنج نفر هم راهی تهران نشدند (۱۲: ص ۱۰۸۵).

مردم اصفهان و انجمنهای ریز و درشت آن در ماههای واپسین عمر مشروطه اول بشدت با محمد علی شاه رو در رو شده و روحانیون بر جسته آنها، بارها، حکم تکفیر و تقاضای برکناری او را منتشر ساخته بودند. نکته‌ای که بیشتر محمد علی شاه را می‌آزرد، خواسته عجیب انجمنهای اصفهان بود در اصرار بر نیابت سلطنت ظل‌السلطان که مورد موافقت دیگر شهرها قرار نگرفت (۱۵: ص ۶). این مطلب را در گزارشهای مأموران در «کتاب آبی» هم می‌توان دید (۴: صص ۳۵-۱۸۵).

مجلس که به توپ بسته شد، ضد انقلابیون هر شهر منطقه فرصت یافتند، به میدان آمده و قدرت را - بار دیگر - از آن خود کنند. در این میان، بسیاری از بزرگان شهر و کسانی که دم از آزادی‌خواهی و مشروطیت می‌زدند، دستشان رو شد و کسانی از روحانیون و تجار در اصفهان از مشروطه بریده، به مخالفت با آن پرداختند. کسروی فضای تازه را چنین تصویر می‌کند: با انتشار خبر به توپ بستن مجلس از سوی شاه و کشتار فجیع آزادی‌خواهان در تهران، مردم ایران به حز تبریز و رشت به یکباره از جوش و خروش افتادند و هرکسی بی‌کار خود رفت و دیگر آواز درنیامده. خود او علت پیدایش چنین وضعی را در عدم شناخت درست معنای مشروطه توسط انبوه مردمی می‌داند که «از درون دریند آن نبودند و آنچه بوده را فراموش کرده، رشتۀ امید گسستند. کسانی از آنان خود را به درباریان بسته و پوزش‌خواهی و نیکو بندگیها کردند. آنان که آزادی‌خواه بودند، هریک به کنجی خزیده، دم فروبسته» (۱۰: ص ۱). خلاصه با استقرار دوباره استبداد در مملکت چهره‌ها آشکار گشت (۶ صص ۳۵-۱۸۵).

طرفه آنکه همان شناخت نادرستی که به گفته کسروی مشروطه خواهان از رژیم مشروطه داشتند، به نوعی، دشمنان مشروطه هم - به توبه خود- از آن سر در نمی‌آوردند. شاه و اطرایانش ترسیدند، با پذیرش نظام مشروطه قدرت خود را از دست بدهند. این تصور از آن جا ناشی می‌شد که در نزد دولتیان ایران و همه کسانی که با استفزاز مشروطه منافعیان به خطر می‌افتاد، تفاوت دو مقوله اختیار و اقتدار روشن نبود. آنان مشخص شدن حدود اختیاراتشان را برابر با از دست دادن اقتدار خود می‌دانستند. برای مستبدان، به هیچ وجه، قابل هضم نبود که چگونه ممکن است دولتی اختیاراتش محدود، مشروط، منطقی و معقول باشد، اما در همان حال، مقتدر هم به حساب آید. آنان باور نداشتند دولتی که از پشتیبانی مردم برخوردار است، خطر سقوطش کمتر است. هرگز نتوانستند بپذیرند که دولتهای بزرگ و مقتدر دنیا، در اثر حمایت مردمشان به آن درجه از پیشرفت رسیده‌اند. هیچ‌کس به آنان نگفته بود که دولت هم در قبال مردمش دارای وظایفی است و حتما مردم و دولت باید حدود وظایف و مسؤلیتهای خود را بشناسند.

در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق - روز کودتای محمدعلی شاه - انجمن ولایتی اصفهان بر هم خورد و مشروطه خواهان، بعضی گرفتار و بعضی متواری شدند: حاج آقا نورالله، رئیس انجمن، از اصفهان مهاجرت کرد و استبداد به تمام معنا بر آن شهر حکمفرما شد. با فراهم آمدن اوضاع تازه، ملاکان و مستبدین، در هر لباس، روی کار آمدند و مجلس مشروطه و حکومت ملی و قانونی را کفر و زندقه و طرفداران آنها را کافر و زندیق و واجب‌القتل شمردند؛ در حالی که کمی پیش از آن قضیه برعکس بود و مستبدین چنین نامیده می‌شدند. بی‌تردید آزادی‌خواهان شهرستانها گه پناهگاههای کمتری داشتند، دچار عواقب

سخت‌تری می‌گردیدند (۶: صص ۳۲۷-۳۲۹). یک گزارش از اوضاع اصفهان حاکی است که در آن تاریخ، شاه ظاهراً هیچ طرفداری در آن شهر نداشته است. کنسول انگلیس در اصفهان به سفارتشان در تهران هشدار می‌دهد که ممکن است اشخاصی که برای خود خطری را احساس می‌نمایند، در موقع ورود حاکم به شهر به «ژنرال قنصل خانه انگلیس» در اصفهان پناهنده شوند (۴: ص ۲۶۷).

در دهم رجب ۱۳۲۶ ق. معذل‌الملک، نایب‌الحکومه اصفهان به رئیس خود، اقبال‌الدوله - که هنوز در تهران بود - تلگراف زد که شهردر خطر عصیان است، زیرا تلگرافی از علمای نجف واصل گردیده بود که آن را به درب مساجد چسبانیده بودند. در این تلگراف تصریح شده بود: «هرکس به راه آزادی و مشروطیت کشته شود، مانند شهدای کربلا می‌باشد». سربازان تلگرافها را از درب مساجد کنده و پاره کرده بودند. نایب‌الحکومه که می‌ترسیده بلباوی برپا شود، تقاضای نیروی کمکی می‌نماید. حاج آقانورالله که به مشروطه خواهی شهره بود، بفرزاد منیر از مردم می‌خواهد که دکانهای خود را ببندند. در مقابل نایب‌الحکومه هم توسط چارچی به مردم اختطار کرده بود که هر دکانی بسته باشد، سربازان آن را غارت خواهند نمود (۴: ص ۲۶۷).

یکی از شاهدان عینی، که در حد خود، در تشکیل انجمن مخفی و مبارزه علیه استبداد دارای سهمی است، دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهدالسلطان) است. وی که از نزدیک شاهد وقایع بود، ضمن اشاره به حکم آخوند خراسانی در واکنش به حرکات شاه در از میان بردن آزادی می‌نویسد که آیت‌الله خراسانی طی حکمی اطاعت از محمدعلی شاه را حرام اعلام نمود و از مردم خواست مالیات به دولت ندهند. حاج آقانورالله هم - با توجه به همین حکم - بفرزاد منیر، مردم را به عدم پرداخت مالیات تشویق نمود (۵: ص ۱۴).

اقبال‌الدوله حاکم اعزامی از تهران، به همراه معاونش معذل‌الملک، بالاخره در ماه رجب ۱۳۲۶ ق. با عده‌ای سوار اصائلو و دویست نفر سرباز ملایری [سیلاخوری] وارد اصفهان شدند. عده کمی از مردم اصفهان از آنان استقبال کردند (۵: ص ۱۵).

با ورود اقبال‌الدوله کاشی به اصفهان به ظاهر امنیت برقرار گردید. حاکم برای قدرت‌نمایی و وادار کردن مردم به اطاعت از دستورات حکومتی و این که ناامنی‌ها ناشی از بی‌نظمی است، روز سوم ورودش، دستور داد که سه شب متوالی باید تمام نجاتخانه‌ها و دکانها و بازارها باز باشد و کسبه و تجار و پیشه‌وران بدون اندیشه‌خاطر به منزل بروند.

این حکم یک شب به موقع اجرا گذاشته شد و از قضا حادثه ناگوازی هم پیش نیامد (۵: ص ۱۵). این واقعیت نشان داد که اگر مأموران حکومتی وظایفشان را درست انجام دهند، امنیت برقرار می‌شود.

اقبال‌الدوله که - از بدو ورود به اصفهان - در نظر داشت با شدت عمل و خشونت، مخالفان خود را سرکوب کرده، یا از میدان به درکند؛ بنای ناسازگاری با آقاجنفی و آقانورالله را گذاشت. شیوه‌ای که او در پیش گرفت، نمی‌توانست برای حکومتش در اصفهان و اربابش در تهران، نتیجه مثبتی در برداشته باشد:

«این مرد چون به اسپهان رسید، به دستور زمانهای پیش دست ستم بازنموده، بدرفتاری آغاز نهاد و با آقاجنفی و برادرش حاج آقا نورالله که از شمار مجتهدان بزرگ بودند، بدرفتاری پیش گرفته تا می‌توانست از ارج آنان کاست. از اینجا دشمنی میان او و ایشان پدید آمده، بر رنجش مردم افزود. حاج آقا نورالله یکدل و یک زبان، هواداری از مشروطه داشت، ولی آقا نجفی هر زمان راهی پیش می‌گرفت و این زمان بر کینه اقبال‌الدوله، او نیز به دشمنی با دربار می‌کوشید.» (۱۰: صص ۲-۳).

با توجه به شرایط سیاسی قبل از کودتا در اصفهان و رفتار اشتباه اقبال‌الدوله و بخصوص با انتشار اخبار مقاومت مردم آذربایجان در برابر کودتاچیان، امکان نداشت اصفهان ساکت بماند و حکومت استبدادی را تحمل نماید. لازم به یادآوری نیست که روحانیون مشروطه‌خواه هنوز مساجد و شئونندگان خود را در اختیار داشتند؛ بنابراین، مجالس روضه‌خوانی برپا شد و روحانیون به بیان مضرات استبداد و فواید مشروطه و آزادی پرداختند (۵: ص ۶).

\*\*\*\*\*

مجلس که بسته شد، انجمنها هم منحل و با زیرزمینی شدند؛ هم در تهران و هم در ولایات. در اصفهان، تدریجاً، انجمنهای متعددی با هدف مبارزه با شاه و حکومت، اما با نظرات مختلف سر بر آوردند. با افزایش تعداد این گونه انجمنها،<sup>(۲۴)</sup> به خاطر سازماندهی به اقدامات و فعالیت‌های هرکدام، که جداگانه عمل کردن آنها می‌توانست به زیان جنبش تمام شود، مصلحت چنین دانسته شد که یک انجمن مخفی اصلی و تعدادی انجمن فرعی در اصفهان ایجاد شود (۵: ص ۲۴).

اعضای انجمن اصلی اصفهان عبارت بودند از: حاج آقانورالله، سیدحسن مدرس، حاج میرزا علی اکبر شیخ‌الاسلام، دکتر میرزا مسیح خان حافظ‌الصحه، حاج آقا محمد جوباره‌ای، میرزا آقاخان محاسب‌الدوله، محمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه، محمدعلی خان سرتیپ و میرزا علی اکبرخان سرتیپ (۵: ص ۲۴).

ترکیب این افراد و دیگر کسانی از بزرگان شهر نشان می‌دهد که حسب‌المعمول، که نهضت‌های برپا شده در ایران، عموماً ماهیت شهری داشته‌اند، (دست کم در دو قرن اخیر)، این جنبش هم شهری است، و خوانین و مالکان و دهقانان در آن نقشی ندارند.

با این وصف، در یکی از جلسات انجمن سری اصفهان پیشنهاد شد از محترمین و بزرگان (سده) و (کز) و (برخوار)، دعوت به عمل آید و آنها را به مبارزه با عمال استبداد و حمایت از مشروطیت تشویق کنند.

حقیقت آن است که مردم روستاهای نامبرده و دیگر دهات نزدیک به اصفهان، به گواهی شماره‌های در دست روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان که در دوران مشروطه اول منتشر می‌شد، بارها علیه حکومت مشروطه اعتراض و حتی از دستورات آن سرپیچی نموده و گاه به بهانه عدم تصویب مجلس و انجمن از پرداخت مالیات و حقوق دولتی سرپاژ زده بودند. حتی هنگامی که نفعشان ایجاب می‌کرد، علیه انجمن نیز دست به اقدام زده و فرامین آن را اجرا نمی‌کردند.<sup>(۷)</sup> (صص ۳، ۴، ۵ و ۷).

در هر حال، کشاندن آنان به صحنه مبارزه با استبداد، تنها با تحریک احساسات ممکن بود و نمی‌شد بر پایداری آنها امید داشت. جالب آنکه این مقوله از چشم برخی از سران انجمن پنهان نبود. از جمله دکتر مسیح‌خان حافظ‌الصحه که کوشید نظر دیگر اعضای انجمن سری را بدان جلب کند. گفت: «اهالی دهات، در هر پیش‌آمدی دسته و علم و کتل راه انداخته و به سر و سینه خود می‌کوبند، در حالی که در این مواقع خطیر ما باید دست اتحاد به هم داده، به جای این گونه تظاهرات قوای خصم را از کار بیندازیم» (ص ۱۶).

از سوی دیگر، روستاییان اطراف اصفهان، هرچقدر که آگاه و معتقد هم می‌بودند، برای مقابله با اجزای حکومت خشنی، همچون حکومت اقبال‌الدوله کاشی که علاوه بر خصوصیات فردی و منافع طبقاتی، از دولت محمدعلی شاه دستور داشت با آزادی‌خواهان و مخالفان دولت شدت برخورد کند؛ کارایی لازم را نداشتند و به کارگیری آنان، در واقع، به قربانگاه فرستادن ایشان بود. بنابراین، از این فکر درگذشتند و بتدریج تصمیمات درست‌تری اتخاذ شد. پیشنهاد شد برای جمع‌آوری اسلحه و افراد شبه نظامی اقدام کنند.<sup>(۸)</sup> این کار قبلاً تجربه شده بود و انجمن مقدس در زمان حیات آشکارش در پی تربیت و تشکیل نیروی ملی برآمده بود که دیدیم در عمل هیچ خاصیتی از آنان بروز نکرد.

اجرای چنین طرحی در آن شرایط بسادگی امکان نداشت؛ با توجه به شرایط آن دوره و این که معمولاً کارها پنهان نمی‌ماند و چند دستگی‌ها و دشمنی‌ها و رقابت‌های موجود در اقشار مختلف و حتی محلات گوناگون، موجب می‌شد بسیاری از کارها که می‌بایستی در خفا و پنهانی صورت بپذیرد، بر ملا می‌گشت؛ که چنین هم شد.

از تهران به اقبال‌الدوله حکم شد، مخالفین را دستگیر کند. اجلال‌السلطنه اصفهانی که رئیس نظمیته تهران بود، مطلب را به میرزا یحیی دولت‌آبادی رسانید و او هم به مشروطه خواهان اصفهان هشدار داد.<sup>(۹)</sup>

اقبال‌الدوله، در مجموع، در بازداشت سران نهعت و به طور کلی آزادیخواهان موفق نبود؛ حتی در مواقعی که می‌خواست به نفع مردم کار کند و یا آرامش را در آنجا برقرار سازد. رفتار خشونت‌آمیز و شیوه استبدادی که در پیش می‌گرفت موجب شد که بیشتر مالکین و کشاورزان منطقه از وی بیزار شوند. (ص: ۲۳).

در واقع، اقبال‌الدوله، در پی ارضای خواسته‌های خود بود و بخوبی می‌دانست دیر یا زود حکومت شاه رفتنی است. با این حال، حاکم طماع و مستمرگ اصفهان حاضر به سازش نبود و اتخاذ روش مسالمت‌آمیز در برابر مردم را نمی‌پذیرفت. این حقیقت موجب گردید که شماری از مورخان و محققان علت شورش مردم اصفهان را تنها بدرفتاریهای اقبال‌الدوله و معدل‌الملک پیشکار او در اصفهان بدانند. شاید علت آن باشد که انجمن اصفهان و شخص نقه‌الاسلام آقانورالله - می‌کوشیدند، نافرمانیهای خلق را ناشی از ظلم و ستم اجزای حکومت با مردم شهر قلم‌نادر نمایند. وی غالباً، واسطه اصلاح میان حکومت و متحصنین می‌شد و از خیالات اجزای حکومت جلوگیری می‌نمود (ص: ۴۵۰).

در حالی که آقا نورالله نجفی می‌کوشید بهانه به دست حاکم ندهد و نگذارد اقبال‌الدوله با متهم کردن ثروتمندان از آنان اخذی کرده و آنها را به سیاه چال اندازد [حاکم در اندک زمانی بیش از مالیات چند سالة اصفهان از مردم پول گرفت (ص: ۱۴) (۱۰۸۴)] برادرش آقا نجفی می‌کوشید مردم را از راههای دیگری همچون عدم پرداخت مالیات و حقوق دیوانی تحریک کند.

#### تلاش انجمن اصفهان برای کشاندن بختیاریها به صحنه نبرد

بتدریج برای انجمن اصفهان این واقعیت روشن شده بود که چنانچه می‌خواهد با اجزای حکومت اصفهان رودررو شود و یا در پی استقرار نظام قانونی و مجلس و آزادی است، باید نیروهایی بیش از آنچه دگرش رفت را تدارک ببیند.

اگر انجمن به روستاییان و کشاورزان و مالکان آنها امیدی نمی‌توانست داشته باشد، اصفهان در مجاورت خود منطقه‌ای را داشت که بختیاری نامیده می‌شد؛ با مردمانی جنگ‌آور و سلحشور که دلایل بسیاری برای نفرت و دشمنی با حکومت خودکامه مملکت داشتند، بویژه خاندان حاجی ایلخانی یعنی صمصام السلطنه و سردار اسعد و سردار ظفر که پدرشان - حسینقلی خان<sup>(۱)</sup> - را ظل‌السلطان حاکم فدرتمند اصفهان در سال ۱۲۹۹ ق. / ۱۸۸۱ م. به امر ناصرالدین شاه کشته بود. گرچه در میان بازماندگان حسینقلی خان مقتول هم اتفاق و همدلی کمتری دیده می‌شد [و این خواست دولتهای ایران در طول تاریخ بوده است که میان ایلات و عشایر نحاد و همدلی به وجود نیاید]، باز، کسانی و از آن جمله علی قلی خان سردار اسعد که



در اروپا به سر می‌برد، می‌کوشید اختلافات میان خوانین را بکاهد و آنان را متحد سازد. البته، این کوششهای خان متجدد و اروپا دیده دلایل بسیار داشت، از جمله دوستی‌شان با انگلستان که در اوایل قرن بیستم به خاطر احداث جاده لینچ (Lynch) یا راه بختیازی و بخصوص پدایش و بهره‌برداری از منابع نفتی که در منطقه آنها قرار داشت، عامل بسیار مهمی در تحکیم دوستی میان آنها به حساب می‌آمد.

در مقطع زمانی که مورد نظر ماست، بسیاری از خوانین و خان‌زاده‌های بختیازی - حتی پسران حسینقلی خان، هم بر سر ریاست برآیل که به صمصام السلطنه رسیده بود - به یکدیگر حسادت و رقابت می‌نمودند [این رقابت و گاه دشمنی میان آنها جدا از رقابت و هم چشمی میان خوانین و زیاده‌خواهیهای شخصی، همان گونه که اشاره شد، خواست حکومت‌های وقت بود که از راهبهای گوناگون به آن دامن می‌زدند].

با شروع سلطنت محمدعلی شاه، بسیاری از خوانین رقیب که ریاست صمصام‌السلطنه بر آیل را بر نمی‌تابیدند، خود را در اختیارشاه مستبد قرار دادند. از جمله لطفعلی خان امیرمفخم که با تمام وجود نسبت به خاندان عموش - فرزندان حسینقلی خان - کینه می‌ورزید یا سردار ظفر که برادر صمصام بود و در کنار امیر مفخم قرار داشت.

هنگامی که مردم قهرمان تبریز با محمدعلی شاه که دوران استبداد را زنده کرده بود، به مخالفت برخاستند، شاه امیر مفخم را برای سرکوبی مردم آذربایجان به کمک عموش عین‌الدوله فرستاد. امیر مفخم برادرش، نصیر خان صارم‌الملک را از چهار محال احضار کرده، با همدستی سردار ظفر، پسر عموش، آماده جنگ با مردم تبریز شدند.

شاه که نیروی انتظامی منسجمی در اختیار نداشت، از بختیازیها، تعدادی سوار خواست. صمصام‌السلطنه که ایلخان بختیازی بود، تعدادی سوار در اختیار دولت فرار داد... سردار اسعد که در اروپا زندگی می‌کرد، تحت تأثیر کوششهای آزادی‌خواهان ایران که از مملکت گریخته بودند، و پس از اطمینان از همراهی دولت انگلستان با وی - که دارای منافع مشترک بودند - محرمانه به بختیازی آمد و در اواسط ماه شعبان ۱۳۲۶ ق. به طور ناشناس از بختیازی به جلفای اصفهان وارد شد و خواستار دیدار با حاج آقا نورالله، رئیس انجمن شد؛ این دیدار صورت گرفت (۳: صص ۱۸۷-۱۸۸). حاج آقا نورالله، نه تنها در میان مردم شهر اصفهان، بلکه در میان خوانین و بزرگان آیل بختیازی هم نفوذ داشت. ملک‌زاده که او را یک روحانی آزادمنش می‌دانست، وجود شخص او را از عوامل کشاندن نیروهای عشایری به صحنه نبرد با اقبال‌الدوله و شاه به حساب می‌آورد (۵: ص ۲۳).

بزودی انجمن کسانی را برای جلب نظر سران قبایل و رفع کدورت میان آنها به بختیازی اعزام داشت.

در این مقطع اکثر بزرگان و خوانین بختیاری یا در تهران بودند یا در اروپا. تنها دو نفر از سران ایلات در منطقه حضور داشتند: یکی صمصام‌السلطنه بود که نمی‌توانست آشکار دست به شورش بزند و دیگری ضرغام‌السلطنه بود که میانه‌خوشی با صمصام نداشت. صمصام به نوعی از نمایندگان انجمن خواست که ضرغام را با او آشتی دهد، نو را که در شجاعت و جسارت شهره بود، با نیروهایش به اصفهان بخوانند. آقا نجفی و حاج آقا سوراخ دست به کار شدند و از نفوذ خود بر ضرغام استفاده کرد؛ او را وادار به همکاری با صمصام نمودند.

پیش از آشتی، صمصام بیم آن داشت که اگر ضرغام به صفهان تازد و او بخواهد به تنهایی این کار را انجام دهد و چهارمحتان را تخلیه و به طرف صفهان روی آورد، مسلماً ضرغام بختیاری را قبضه خواهد کرد و آنجا را که ساکن پیش مطمح نظر داشت، نسبت می‌نموده (۳: ص ۲۰۰) اما ضرغام به شرطی حاضر به همکاری شد که صمصام فول بدشد و سرگند یاد کند که او را در رسیدن به اهدافش که حکومت بختیاری باشد، یاری رساند؛ این دو پسر عمو بودند (۳: ص ۲۰۱).

اما این همه شروط نبود. خوانین بختیاری در پاسخ به تقاضای سران انجمن، برای آزادسازی اصفهان در نامه‌ای نوشته بودند که صمصام‌السلطنه و ضرغام‌السلطنه در جزئیات هم با هم توافق کرده‌اند، اما حمله آنان به اصفهان سه شرط دارد:

- ۱- اعضای انجمن و دیگر محترمین شهر باید چه در موقع جنگ و چه در مواقع دیگر، از هیچ گونه کمک به سواران بختیاری خودداری ننمایند؛
- ۲- چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج از شهر به قوای مجاهدین ملحق و به تفاسق وارد شهر شوند؛

۳- باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری معین و معلوم شود.

شرایط سه گانه بختیارها از طرف کمیته منتخب انجمن پذیرفته شد. «مقرر گردید مخارج مجاهدین بختیاری از محل مالیاتهای قانونی که عموم مانکن با رضا و رغبت پرداخت می‌کنند، تأمین شود و چند نفر از افراد سرشناس شهر نیز، در موقع معین به همان قرار که تقاضا شده، به خارج شهر رفته، به اردوی ملی ملحق گردند» (۵: ص ۴۹).

دو هفته بعد خبر رسید که صمصام‌السلطنه با چند نفر به قریه چهار برجی در سه فرسخی اصفهان آمده است. آقا نجفی و حاج آقا نورالله و آقا حسین معروف به باغ‌نویی به چهار برجی رفته و پس از مذاکره با صمصام‌السلطنه عهد و پیمان بستند و برای تحکیم میثاق طرفین، قرآن مهر کرده و هر یک به محل خود مراجعه نمودند (ص: صص ۵۰-۵۱).

روبارویی مردم اصفهان با اقبال‌الدوله غفاری کاشی  
 کوشش اصلی انجمن مخفی اصفهان آن بود که حاکم و دستگاه حکومتی اصفهان و دولت شاه  
 در جریان اندیشه‌ها و اهداف پنهانی انجمن فرار نگیرند و آنچه را اتفاق می‌افتاد، ناشی از  
 عملکرد غیرقابل تحمل اقبال‌الدوله و معاونش، وانمود می‌کردند. در حالی که می‌دانیم، هدف  
 اصلی انجمن براندازی حکومت محمدعلی شاه و استقرار دوباره نظام مشروطه و گشایش  
 مجلس بود. به همین خاطر، ضمن ممانعت با حکومت، اقدامات پنهانی خود را دنبال می‌نمود.  
 اهم این اقدامات به اجمال چنین است: تشکیل نیروهای نظامی از مردم درون شهر اصفهان و  
 دیگر نقاط مملکت، تفهیم اوضاع به طبقات شهری و روستایی و تحریک آنان به درگیری با  
 اجزای حکومت، تماس با خوانین بختیاری و استفاده از رویدادهای درون ایلی جهت جلب  
 نظر آنها به سوی مردم اصفهان.

اشاره شد، سران ایلات بختیاری، دلایل و انگیزه‌های زیادی داشتند که به کمک مردم  
 اصفهان برخیزند. یکی از این دلایل که بیشتر جنبه تعارف و ابراز ادب داشت، نظریه پذیرفته  
 شده‌ای بود که براساس آن روح آزادگی و خوی کمک به نیازمندان در نزد مردم اهل عامل  
 شرکت آنان در مسائل اصفهان بوده است. دومین دلیل مشهود دوستی و اطاعتی بود که سران  
 اهل باحاج آقانورالله، روحانی بزرگ و ثروتمند شهر داشتند، یا اعلامیه‌ها و فتوایی که پیوسته  
 علمای بزرگ ایرانی مقیم در عتبات صادر می‌نمودند و در طی آن از مردم شهری و روستایی و  
 بخصوص عشایر می‌خواستند که از شاه اطاعت نکنند؛ یا دشمنی و کینه‌ای که تیره سردار  
 اسعد - به خاطر قتل پدرشان توسط ظل‌السلطان - از قاجارها داشتند؛<sup>(۱)</sup> یا مناسبات اقتصادی  
 آنان با شهر اصفهان که قرن‌ها بود ادامه داشت با نزدیکی به انگلستان و دیگر عواملی که از ذکر  
 آنها می‌گذریم.

هرچه بود، ظاهراً استراتژی انجمن اصفهان موفق عمل کرده بود، چرا که سر جرج  
 بارکلی (S. George Barclay) سفیر انگلستان در تهران، در گزارش مسوولی که به  
 سر ادوارد گری (S. Edward Gary) وزیر خارجه در لندن مخابره کرده، آغاز نظامات و  
 خروش مردم را ناشی از رفتارهای غلط حاکم و نایبش در امر اداره منطقه می‌داند. گرچه  
 بلافاصله متذکر می‌شود نقلایی که به تشویق و تا حدی به طرح‌ریزی علما حادث شده بود، در  
 ۲۸ دسامبر ۱۹۰۸م/ ۴ ذیحجه ۱۳۲۶ق. منجر به این شد که یک عده تقریباً دوست نفری که  
 غالب آنها کسبه درجه پایین شهر بودند، به کنسولگری انگلستان در اصفهان اطلاع دادند که  
 می‌خواهند در آنجا تحصن کنند (۱؛ ص ۵۰۶).

گراهام (Graham) - کنسول انگلستان در اصفهان - از پذیرفتن این اشخاص در داخل  
 کنسولگری امتناع کرد. پناه‌جویان از او خواستند که لافل تلگراف آنان را به تهران برای بارکلی

بفرستد تا او آن را از نظر شاه بگذرانند. این عده از سفارت انگلستان به مسجد شاه رفته، در آنجا متحصن شدند. در ضمن، از اطراف و اکناف اصفهان اهالی قراء و فقیهات به صورت هیأت‌های سبته‌زنی وارد اصفهان می‌شدند و هر روز هیجانات مردمی افزایش می‌یافت.

روز ۳۱ دسامبر ۱۹۰۸م/ ۷ ذیحجه ۱۳۲۶ق. صبح خیلی زود، بعضی از اهالی اصفهان در جنرال قونسولگری روسیه پناهنده شدند. «این در حالی بود که اقبال‌الدوله و علمای بزرگ شهر مشغول مذاکرهٔ صلح و اعادهٔ نظم بودند».

سر جرج بارکلی - سفیر انگلستان در تهران - اظهار نظری کرده است که می‌توان به آن دقت نمود: «شاید اگر صبح دوم ماه فعلی ضرغام‌السلطنه با یک استعداد قریب صد نفر بختیاری وارد شهر نشده و برای ملحق شدن به مردم رو به سوی مسجد پیش نرفته بود، صورت اصلاحی در اوضاع حاصل می‌شده (۴ ص ۵۰۶) اما توافق حاصل نشد و ضرغام به اصفهان آمد».

با رسیدن ضرغام به دستگرد خیابار که در یک فرسخی شهر قرار داشت، اغتشاشات داخلی هم شروع شد: بازارها بسته شد و مردم در مساجد گرد آمده، تقاضا کردند که برای جلوگیری از نابودی شهر و کشته شدن مردم، اقبال‌الدوله نیروهای دولتی را از شهر خارج کرده، در بیرون آن با بختیارها درگیر شوند. اقبال‌الدوله نپذیرفت (۵: صص ۵۰-۵۱). بنابراین آشوبها شدت گرفت و حکومت دست به خشونت زد و به سوی مردم شلیک کرد: جنگ علنا در گرفت. حاصل کشته شدن قریب به بیست نفر از مردمی بود که اغلب آنها از تماشاچیان بودند.

اقبال‌الدوله دستور داد به مسجد و مردم درون آن شلیک شود. مسجد به نوب بسته شد و خسارتی به بار آمد، اما تلفات جانی گزارش نشد (۴: ص ۴۰۷).

حاج ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه و نیروهایش که به نمایندگی از سوی نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه - اینخانی بختیاری - به اصفهان اعزام شده بودند، به راهنمایی مردم وارد شهر و با نیروهای دولتی درگیر شدند. در این حال، نیروهای مردمی شهر هم دست به عملیات زد، بخوبی از پس نیروهای دولتی برآمدند (۵: ص ۵۲).

تا روز به پایان برسد، نیروهای بختیاری و مبارزان شهری، بجز توپخانهٔ دولتی. همهٔ مواضع و مؤسسات دولتی و نظامی شهر را به تصرف خود درآوردند.

اقبال‌الدوله که دریافته بود، نیروهای تحت امرش قادر به عقب راندن انقلابیون نمی‌شوند، به سرایان خود دستور داد، بازارها و مغازه‌های اطراف دارالحکومه را غارت کنند. نزدیک به هشتصد دکان غارت شد. بارکلی در گزارشش برای لندن میزان خسارات را بین دوپست تا پانصد هزار لیره برآورد نموده (۴: ص ۴۰۷).

در تاریخ بختیاری هم آمده که سربازان ملابری و جلالی، بعضی در سنگر مشغول شلیک و بعضی مشغول غارتگری شدند و تمام بازار بزرگ را چاپیدند (۱: ص ۴۵۲). اما علی‌رغم همه غارتگریها و تجاوزات دولتیان، هیچ‌گونه خسارینی به تجارتخانه‌های انگلیسی وارد نشد (۴: ص ۴۰۷).

فردای آن روز، دسته دیگری از بختیاریها به سرکردگی منتظم‌الدوله، پسر سردار اسعد و برادرزاده صمصام، وارد اصفهان شده، با رسیدن این گروه بقیه مواضع و سنگرهای باقی مانده، سقوط کرد و نیروهای دولتی گروهی به غارت دست زدند و برخی به کنسولگری انگلستان پناهنده شدند.

صبح روز چهارم دارالحکومه بکلی غارت شد و عصر همان روز صمصام‌السلطنه بختیاری با حدود هشتصد جنگجوی ایلیاتی وارد اصفهان شد. مردم زیادی به استقبال او رفته و از آمدنش سپاسگزاری کردند (۱: صص ۴۵۲-۴۵۳).

در شب دهم ذیحجه ۱۳۲۶ق. اقبال‌الدوله مجلس مشورتی از اجزای خود و دیگر افراد سرشناس شهر، از قبیل حاجی فاتح‌الملک وکیل و حاجی غفارخان و شاهزاده منوچهر، میرزای کارگزار اصفهان تشکیل داد. اطرافیان خاص حاکم رایشان این بود که باید در برابر نیروهای ملی ایستادگی کرد، اما حاجی غفارخان، بیشتر براساس آن که «مانع را از میان بردارد» او را تشویق به فرار کرد. حاجی فاتح‌الملک پیشنهاد کرد حاکم به یکی از کنسولگریها پناهنده شود. اقبال‌الدوله که راه چاره دیگری به نظرش نمی‌رسید، از کارگزار خواست که شرحی به این مفهوم به کنسول روس بنویسد: «اشخص ایالت (اقبال‌الدوله) امشب را می‌خواهند در کنسولخانه دولت بهیبه روس پذیرفته شوند تا قرار اصلاحی در این حادنه گذاشته شود». کنسولگری پاسخ مناسبی داد. نوشت: «زمانی که ملت به کنسولخانه پناهنده شده و ما از شما خواهیم که به خونریزی پایان داده شود، شما به طرف ملت شلیک نمودید و بازارها را غارت کردید. حال چگونه می‌توانیم ایشان را بپذیریم؟»<sup>۱</sup> کارگزار مایوس نشد و شرحی به همان مضمون برای کنسولگری انگلستان در اصفهان نوشت. جواب رضایت‌بخش بود: «خانه من خانه خود حکومت است. به عنوان مهمانی هر وقت تشریف بیاورند، پذیرفته خواهند شد.»

دو ساعت از شب گذشته، حاکم به اتفاق بندگان و تعدادی سرباز به کنسولگری انگلستان رفت و سه صندوقچه آهنی از جواهرات و پول و نشان قدسی که محمدعلی میرزا به او داده بود، به همراه تلگرافات رمز را با خود برد (۱: صص ۴۵۲-۴۵۳).

دو دولت همسایه، به این نتیجه رسیدند که از شاه بخواهند، اقبال‌الدوله را برکنار و صمصام‌السلطنه را به حکومت اصفهان بگمارد. محمدعلی شاه طفره رفت. او نمی‌توانست به صمصام‌السلطنه اعتماد کند (۴: ص ۴۰۷).

فردای آن روز، شاهزاده فرمانفرما به حکومت اصفهان گمارده شد. مقرر گردید که قبل از عزیمت حاکم جدید، یک نفر نایب‌الایاله به همراه سیصد نفر از بختیارهای خادم شاه به اصفهان روانه شوند (۴: ص ۴۰۷).

در حقیقت، این آخرین تیر ترکش محمدعلی شاه بود که بار دیگر یکی از کهنه درباریان و شاهزادگان زورگوی قاجار، پس از عین‌الدوله که به تبریز رفته و هیچ کاری صورت نداده بود، به حکومت یک منطقه بزرگ و البته خطرناک فرستاده می‌شد؛ گرچه او هرگز جرأت نکرد به اصفهان بیاید.

نمایندگان دولتهای روسیه و انگلستان به فوریت به فرمانفرما فهمانیدند که آنان خواهان صلح و آرامش هستند. به او گفته شد که مأموران دو دولت در اصفهان به صمصام‌السلطنه رسانیده‌اند که در چنین وضعیتی نمی‌تواند به تسویه حساب‌های شخصی بپردازد. صمصام بیش از یک بار به گراهام انگلیسی گفته بود که او خواهان حکومت اصفهان نیست. بعد از آن که حقوق مشروطیت مردم اصفهان - که استحقاق آن را هم دارند - حاصل نماید، مراجعت خواهد کرد. اما متذکر شده بود که چنانچه دولت نیروی نظامی به اصفهان راهی کند، «نه او اهالی اصفهان را ترک خواهد کرد و نه آنها او را» (۴: ص ۴۰۸).

بارکلی سفیر انگلستان در تهران - که راضی به نظر می‌رسد - در گزارش مبسوطش به وزارت خارجه در لندن اقرار می‌کند که از هنگام ورود صمصام به اصفهان در شهر نظم برقرار شده است و نگیانان بختیاری برای محافظت از تجارتخانه‌های خارجه گمارده شده‌اند. به گزارش او اکنون تعداد بختیارهایی که در اصفهان مستقر شده بودند، به یک هزار و پانصد نفر رسیده بود.

از نخستین اقداماتی که از سوی صمصام به عمل آمد، تشکیل دوباره انجمن ولایتی اصفهان بود. به نظر می‌رسد صمصام و انجمن، کوشش داشتند - به هر شکل که هست - اقدامات خود را ناشی از اراده مردم منطقه جلوه دهند.

اقدام بعدی آنها، انجام انتخابات و روشن کردن محل بودجه اقامت بختیارها در اصفهان بود. قرار شد بیست هزار تومان به ضمانت تقریباً چهل نفر از رجال فرض گرفته شود و در عرض بیست روز، از محل مالیاتها پرداخت گردد.

کوشش شد که اموال غارتی باز پس گرفته شود. انجمن تصمیم گرفت که حاکم و اطرافیان را به محاکمه کشیده، خسارات وارده بر ملت را مطالبه کند.

اقبال الدوله نپذیرفت و زیر بار ترفوت و تمام تفصیرات را به گردن معاونش انداخت و از طریق وساطت کسولگری، از انجمن به طور موقت امان‌نامه‌ای برای وی صادر شد. صمصام فول شفاهی داد که او را با افراد بختیاری همراه ساخته و امنیت او را تضمین کند (ص ۲۵۵). بدین ترتیب، اقبال‌الدوله بی‌آنکه کمترین صدمه‌ای دیده باشد، با وساطت سفارت انگلستان و در معیت سواران بختیاری عازم تهران شد.

انجمن که تجدید حیات کرده و بار دیگر حاج آقانورالله (نقله‌الاسلام) به ریاست آن انتخاب شده بود، مصلحت را در آن دید سربازانی که توقفشان در اصفهان لازم نیست، با پرداخت کمک هزینه و خرجی، از شهر اخراج شوند (ص ۲۵۴).

روزنامه انجمن ولایتی اصفهان هم، بار دیگر زنده شد و نخستین شماره سال سوم آن در چهارشنبه ۱۷ رجب ۱۳۲۷ منتشر شد<sup>(۱)</sup>.

### نتیجه

- ۱- با به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه قاجار، تضاد میان دولت شاه و مجلس شورای ملی اول ایران بالا گرفت؛
- ۲- محمدعلی شاه که توان درک حکومت مشروطه را نداشت و حاضر نبود قدرت میان او و مجلس که نماینده اراده ملی ایرانیان بود تقسیم شود، با کمک دولت روسیه تزاری آن را به توب بست؛
- ۳- با انحلال مجلس، حکومت بار دیگر به رژیم استبدادی بازگشت؛
- ۴- با این تحول حکام شهرها و ولایات مختلف سرتاسر کشور تعویض شده و اشخاص بدنام و مستبدان ستمگر، بار دیگر به حکومت رسیدند؛
- ۵- مجلس که بسته شد، انجمنهای ولایتی هم که نمونه کوچکتر آن در ایالات و ولایات محسوب می‌شدند، منحل شدند، از جمله انجمن مقدس ملی اصفهان که در دوران مشروطه اول از قدرتمندترین انجمنهای ایران بود؛
- ۶- اقبال‌الدوله کاشی که از مستبدان بدنام اطراف شاه بود، به حکومت اصفهان منصوب شد؛
- ۷- رفتارهای خشن او و عملکرد نابخردانه حاکم و معاونش، مردم اصفهان و انجمن آن را که اینک مخفی شده بود، به مقابله با خود کشاند؛
- ۸- حاج آقانورالله، رئیس روحانی انجمن و برادرش آفانجفی از تقوّد خود استفاده کرده، بختیارها را که در مجاورت استان اصفهان زندگی می‌کردند، به طرفداری از مردم برانگیختند؛

- ۹- بختیاریها، خواه از سر انسان‌دوستی، خواه به خاطر منافعشان و خواه به تحریک انگلیسیها به کمک مردم اصفهان شناختند و با نیروهای دولتی به جنگ پرداختند و موجب برکناری حاکم و پناهنده شدن او به کنسولگری انگلستان در اصفهان گردیدند؛
- ۱۰- غلبه مردم اصفهان به کمک بختیاریها بر استبداد - که از آن به عنوان «ژر د سازی اصفهان» یاد می‌شود - مقدمه فتح تهران و برکناری محمدعلی شاه از سلطنت و بازگشت به مشروطه و تأسیس مجلس بود.

### پی نوشت

- ۱- این مقاله برگزیده از یک طرح پژوهشی است با عنوان «اصفهان در استبداد صغیره که با شماره ۸۱۰۲۰۶ در معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان به ثبت رسیده است.
- ۲- برای اطلاع بیشتر نک. لقمان دهقان، انجمن مقدس ملی اصفهان و حکومت ظل السلطان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۲۶ و ۲۷ سال ۱۳۸۰، صص ۳۹-۵۲.
- ۳- شرح کامل وقایع دوران مشروطه اول را در اصفهان در شماره‌های ۱۶ (۱۳۷۹)، ۱۷ (۱۳۷۹)، ۱۹ (۱۳۸۰)، ۲۲ (۱۳۸۰) و ۲۳ (۱۳۸۰) فصلنامه فرهنگ اصفهان ارائه نمودیم.
- ۴- یحیی دولت‌آبادی، می‌نویسد: «از ایل نقر و رابین، قریب هزار نفر با جماعی در اصطبل نشسته بودند. ریاست آنها با اقبال الدوله بوده»
- ۵- رک: (۶: ص ۷۰۴، ص ۵۷۰، ۶: ص ۱۳۰۲۰۲، صص ۱۲۹-۱۳۱، ۹: ص ۲، ۲: صص ۸۸۰-۱۰۵۰)
- ۶- در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۶ق. تعداد انجمنهای اصفهان به رقم ۳۳ رسیده بود (رک: ۱۵: ص ۲).
- ۷- در رابطه با میزان اطلاعات مردم (رهنان) از انجمن مقدس و دولت مشروطه، به مقاله «انجمن مقدس ملی اصفهان و حکومت علاء الملک»، از لقمان دهقان تیری، در فصل نامه فرهنگ اصفهان، ش ۲۳، بهار ۱۳۸۱، صص ۲۷-۳۱ رجوع کنید که در آن برخورد مردم (رهنان) با انجمن و حکومت مورد بررسی قرار گرفته است.
- ۸- تلگراف از طرف حاج آقانورانه از اصفهان به نابین رسید که تمام اشخاصی را که حاضرند برای تقویت این راه نحت سلاح بروند، به اصفهان دعوت نمایند (۴: ص ۷۴۱)
- ۹- یحیی دولت‌آبادی، در جلد دوم انرش حیات یحیی - تأکید دارد که حسن خان احوال‌السلطنه اصفهانی از دوستان اوست که با خیالات درباریان همراه نیست، به همین جهت و. و. از ریاست نظمیه برکنار می‌کند (۶: صص ۱۲۳ و ۱۶۰).



- ۱۰- آثار زیادی دربارفابین حادله سرنوشت‌ساز موجود است از جمله ن.ک. منابع شماره ۳ و ۸
- ۱۱- کتبه آثار موجود دربارهٔ بختیارها علاوه بر مرزوی که براساس آن روحیه آنان موجب دخالیشان به نفع مردم اصفهان گردید، بر مقوله کشتن حسینقلی خان تکیه دارند.
- ۱۲- چهار شماره از این روزنامه - نمرات ۱ تا ۲ در دست است.

### منابع

- ۱- اسعد بختیاری، علیقلی خان و لسان‌السلطنه سپهر، عبدالحسین: «تاریخ بختیاری» (خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیاری)، به کوشش جمشید کیانفر، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۶.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: «روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه»، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷.
- ۳- اوژن بختیاری، سرهنگ ابوالفتح: «تاریخ بختیاری»، بی‌چاپ، ضمیمهٔ مجلهٔ وحید، تهران ۱۳۲۶.
- ۴- بشیری، احمد، (به کوشش): «کتاب آمی»، ۸ مجلد، نشر نو، تهران ۱۳۶۲.
- ۵- دانشور، علوی، روانه: «جنیش وطن پرستان اصفهان و بختیاری»، (تاریخ ایران)، به کوشش حسین سعادت نوری، کتابخانهٔ دانش، تهران ۱۳۳۰.
- ۶- دولت‌آبادی، بحیی: «حیات بحیی»، چاپ دوم، ۲ مجلد، عطار، تهران ۱۳۶۱.
- ۷- سیاح، حمید: «خاطرات حاج سیاح»، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹.
- ۸- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا: «تاریخ سرگذشت مسعودی»، (زندگی‌نامه و خاطرات)، چاپ اول، بابک، تهران ۱۳۶۲.
- ۹- کسروی، احمد: «تاریخ مشروطه ایران»، ۲ مجلد، چاپ شانزدهم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۰- \_\_\_\_\_: «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، ۲ مجلد، چاپ نهم، امیرکبیر، تهران.
- ۱۱- مجدالاسلام کرمانی، احمد: «اتحلال مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، به کوشش محمود خلیل پور، دانشگاه اصفهان (۳۰)، ۱۳۵۱.
- ۱۲- مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی خان: «گزارش ایران»، چاپ دوم، نشر نقره، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۳- معیرالممالک، دوستعلی خان: «رجال عصر ناصری»، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۴- منکراده، مهدی: «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، مجلدهای ۴ و ۵، چاپ دوم، علمی، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۵- دورهٔ دو ساله: «روزنامهٔ انجمن مقدس ملی اصفهان»، ش ۲۸، س دوم، ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ق.